

گفت و گوی تمدن ها، ادیان، اقوام و در نهایت انسانها را بی هیچ شکی می باید دستاوردی ناشی از عملکرد فلسفی سقراط دانست. یعنی دیپلماسی امروزی که به عنوان گفت و گو از آن یاد می شود، وامدار شخصی است که جان خود را در این راه از دست داد.

سقراط

یکی از اصلی ترین جهات عظمت سقراط همانا در زمانی که او می زیسته است، نمود می یابد. به دیگر کلام او در یکی از آشفته ترین دوره های تاریخ بشری پا به عرصه وجود گذاشت. تا صد سال پیش از زمان سقراط نظریه پردازان بسیاری در خود یونان وجود داشته اند. طالس، فیثاغورس، بقراط و بطلمیوس از زمره ی این افراد هستند. تاریخ بشر در این زمان با پرسشهایی مواجه می شود. برای مثال در چین حکمایی همچون لائوتسه، کنفوسیوس و دیگران ظهور می کنند. همچنین هند نیز حکیمانی را به خود می بیند. حال شاید در پس پشت همزمانی این افراد در دنیا توجیحی وجود نداشته باشد. اما این نظریه پردازی همزمان و در مکانهای متفاوت کاملاً جای تامل دارد. بیشتر سوالات مطرح شده در یونان در مورد چگونگی به وجود آمدن انسان و جهان است. نظریاتی چون تشکیل جهان از چهار عنصر اصلی! یا نظریه ای که آب را منشأ هستی می دانست، میراث آن زمان است.

سوفسطاییان که یکی از اصلی ترین جریانهای فکری این دوران بودند، انسان ها را به قوه ی عقلشان ارجاع می دادند. نوع نگرش و شیوه گفتگوهای فلسفی آنها به شکلی بود که توانایی رد یا اثبات هر چیزی را داشتند. این افراد با رساندن شک به حد اعلای خود بحرانی جدید را به وجود آوردند، و باعث شدند که معیار خوب و بد از دست انسان خارج شود. سوفسطاییان در پیدا کردن وجه سلبی توانا بودند، اما هنگامی که از آنها در باب وجه ایجابی سوالی می شد، پاسخی نداشتند. آناکساگوراس، معلم سقراط، که یکی از این سوفسطاییان بود، باور داشت "انسان معیار همه ی چیزهاست"، و در واقع این مهمترین و کاربردی ترین جمله و نظریه ی اوست.

سقراط در این فضا رشد یافت و تصمیم به فیلسوف شدن گرفت. اصلی ترین تفاوت سقراط با سوفسطاییان در این است که او پس از شک کردن، به فکر یافتن پاسخ نیز هست. سقراط با حذف بحث های علوم طبیعی بیشتر به زندگی انسانی و اجتماعی توجه می کند. پس محور قرار دادن انسان و صفات انسانی و هر آنچه مربوط به انسان است در دیدگاه سقراط باعث می شود تا با توجه به تعریف امروزی او را مبدأ علوم انسانی بدانیم.

اصلی ترین مشکل سقراط پژوهی در غرب، نبود هرگونه اثر مکتوب از سقراط است. گزنفون و افلاطون دو شاگرد اصلی سقراط هستند که در آثارشان به وی می پردازند. البته باید بدانیم سقراطی که هر یک از این دو شرح می دهند تفاوتهایی با یکدیگر دارد. "خاطرات سقراطی" کتاب گزنفون در مورد سقراط است. اما در کتابهای افلاطون ما شاهد محاوراتی هستیم که شخصیت اصلی آن سقراط نامی است. حال این نکته مجهول است که آیا این سخنان از سقراط واقعی است یا اینکه سخنان افلاطون می باشد، از زبان سقراط!

ارسطو نیز که با واسطه سقراط را می شناخته است در مورد وی به ارائه ی یک گزارش ساده بسنده می کند. باید بدانیم که نظریه ی مُثُل از همین دیالوگ های بین افلاطون و سقراط بیرون می آید. درباره ی لزوم جداسازی افلاطون و سقراط یکی از کسانی که تلاش بسیاری کرد کارل پوپر بود. پوپر بر این عقیده است که اندیشه های افلاطون اندیشه هایی سرکوبگرانه و محدود کننده ای است. در صورتی که اندیشه های سقراط از این دست نیست. ریچارد رورتی یکی از آخرین فیلسوفان ضد افلاطونی بود (که اخیراً فوت شد). او کسی است که تمام عمر خود را به مخالفت با افلاطون پرداخت و اما درباره ی سقراط باید گفت که او با مدل فکری خویش به فکر پایان دادن به هیچ مسأله ای نبوده است و هیچ گاه نقطه پایانی بر تفکر آدمی درباره ی هیچ موضوعی نمی گذاشته است. برای صحه گذاشتن بر این صحبت بهتر است دست به نقل جمله ای از سقراط بزنیم: "زندگی بدون بررسی ارزش زیستن ندارد". فی الواقع هدف بحث او این بوده که می خواسته به فرد مقابل بفهماند که تو هیچ نمی دانی.

او طبیعتاً با واکنش عصبی فرد مقابل رو به رو می شده است، و فرد در جواب می گفته که خود تو چه می دانی که با پاسخ عجیب من هم هیچ نمی دانم رو به رو می شده است. سقراط در جایی نیز خود را با مادرش که ماما بوده است مقایسه می کند و مدعی می شود که مادرم به طور فیزیکی ماما بوده است و من مامای ذهنی هستم. وی برای روشن شدن منظور خود می گوید که من از اندیشه های هر فرد با بحث کردن چیزی دیگر بیرون می آورم. کارل یاسپرس از فیلسوفان قرن بیستم و از علاقه مندان به سقراط بود. او می گوید فلسفه از دیدگاه سقراط افتادن در راهی است که پایانی برای آن وجود ندارد. ولی همانطور که می دانیم بسیاری از فلاسفه مدعی پایان یافتن فلسفه بعد از خود شده اند که باید این جمله ی تمام شدن فلسفه را نقد کرد، چون همانطور که گفته شد پایانی بر فلسفه نخواهد بود.

برای صحه گذاشتن بر این مدعا به پرسش سوالی دست می زنیم. آیا تکثیر انسان به وسیله علوم جدید اخلاقی است یا خیر؟ این پرسش یک پرسش فلسفی است. تا هنگامیکه آخرین انسان در عرصه ی گیتی وجود داشته باشد این پرسش ها هم وجود خواهند داشت. می توانیم بگوییم که کنجکاوی های ما ناشی از همان مدل سقراطی است. سقراط با اعمال و طنز خود باعث عصبانیت آتنی ها می شده است. "خرمگس آتن" عنوانی است که سقراط در آتن با آن معروف می شود. تمام اصناف از او ناراضی هستند. شاید منشاء فرآیند مشاوره را بتوان از همان اعمال سقراط در آن زمان دانست. جالب اینکه در یکی از صفحات کتاب گزنفون در مورد سقراط به این نکته اشاره می کند که سقراط روزی در حال بحث با زنی بدکاره بوده و می خواسته عامل موفقیت او را در آینده بررسی کند. محل مباحثات سقراط در آگراها و یا در کفاشی دوستش (که الان به عنوان مکان توریستی وجود دارد) و یا در بازارهای شهر آتن بوده است. با توجه به اینکه او را خرمگس می خواندند اما انسان پر طرفداری بود و به وسیله ی دوستانش مهمان می شد. سقراط بر این باور بوده کسی که کار فکری انجام می دهد نیازی به کار ندارد. پر واضح است که نتیجه ی چنین تفکری چه حاصلی برای سقراط می توانسته داشته باشد، او بعدها از آتنی ها به خاطر قدر ناشناسی شان گلایه می کند. سقراط تا پنجاه سالگی به همین کار ادامه می دهد و در این سن به این نتیجه می رسد که باید ازدواج کند. نام همسر او گزانتیو بوده است. نکته ی طنز آمیز اینکه زوج سقراط هم زن طنزازی بوده، و در تمام طول عمر با سقراط مشکل و دعوا داشته است! بعضی از این مشاجرات همراه با حملات فیزیکی به سقراط بوده اما در هر جمعی

و در غیاب سقراط از او دفاع می کرد و در حقیقت به او افتخار می کرد. در فضای یونان آن زمان در کنار آتن با آن فضای دموکراسی، ایالتی به نام اسپارت وجود داشته است. شهری که حکومتی دیکتاتوری داشته است. سردمداران آتن برای هر مسأله ای از مردم رأی می گرفتند که این مسأله باعث عصبانیت سقراط می شد. اقدام عجیب سقراط در مورد به زیر سوال بردن دموکراسی به مرور زمان باعث شد تا بزرگان شهر احساس خطر کنند و فرزندان خود را علاقه مند به پیروی از نظریات سقراط ببینند. در نهایت سقراط دموکراسی یونان را به مرور زمان زیر سوال می برد. سقراط می گفت اعتنای بیش از حد به مردم در نهایت باعث ضعیف شدن آتن خواهد شد. اسپارت با توجه همان اقتدار دیکتاتوری که در آن وجود داشته به آتن حمله می کند و روسای دموکراسی از آتن فرار می کنند. اسپارت ها با حکومتی که مشهور به حکومت سی جبار است، آتن را کنترل می کنند. اما سقراط به جای فرار در آتن می ایستد. سقراط دست به حمایت از حکومت جدید می زند. سقراط از اینجا به بعد در سراسیمه سقوط می افتد. حکومت سی جبار او را به کار سیاست جذب می کند و به او مأموریتی می دهند که به دستگیری افراد اصلی حکومت قبلی برود. اما سقراط دست خالی بر می گردد. پس از مدتی حکومت سی جبار به خاطر تعارضات درونی از بین می رود و روسای قبلی دموکراسی به شهر باز می گردند.

سقراط در محکمه ی آتنی ها

در دادگاهی که علیه سقراط تشکیل می دهند پانصد نفر به همان حالت دموکراسی در جلسه حاضر می شوند و با وارد کردن اتهام سقوط دموکراسی آتن، به خاطر اعمال گذشته ی سقراط او را محاکمه می کنند. سخنان سقراط در دادگاه همین وجه طنز شخصیت او را بیشتر نمایان می کند. ابتدا در محضر دادگاه می گوید که مجسمه ای از من بسازید و در مکان بزرگان دموکراسی بگذارید! وقتی که محاکمه کنندگان او از این سخن بر می آشوبند می گوید به اندازه ی وسع مالی ام پول می دهم تا مرا ببخشید (به اندازه ی یک جام شراب)! نه، نه به اندازه ی سی جام شراب! پس از این گفته ها این تمامی اعضا رأی به اعدام او می دهند. افلاطون که فرزند یکی از ثروتمندترین خانواده های آتن بود پیشنهاد داد که هر مبلغی برای نجات جان سقراط بخواهند می پردازد. وقتی که عده ای از دوستانش سعی در تخفیف مجازات و تقلیل مجازات آن به تبعید دارند می گوید: "نه باید از من تقدیر شود!"

در طول مدت زندانی بودن با شاگردانش ملاقات هایی دارد. او با اقدام برای فرار نیز مخالفت می کند و بر این مدعا تکیه می کند که من عمر خود را برای درست کردن قانون برای بشر گذاشته ام، حالا چگونه از این قانون فرار کنم؟ در اینجا بد نیست نگاهی به مکالمه ی او با مأمور مرگش یعنی همان کسی که جام شوکران را به سقراط داد بیانداریم:

سقراط: شما به عنوان کارشناس این کار مرا راهنمایی کنید که چگونه این جام را بنوشم که تأثیرش سریعتر باشد؟! مأمور: پس از نوشیدن ۱۰ قدم راه بروید تا تأثیر کند.

_: نمی شود من یک مقداری از این جام را به یاد زئوس به روی زمین بریزم (از جهت احترام به خدایان)!
_: برای آرام کردن باید این جرعه را کاملاً بنوشید.

این کار را انجام می دهد و سپس از دنیا می رود. او به هنگام مرگ (به صورت تقریبی ۷۶ سال دارد) اهالی آتن پس از مرگ او به اشتباه خود پی می برند و در سوک او عزای عمومی اعلام می کنند و مجسمه ی او را در سطح شهر نصب می کنند. جالب اینکه مکانی که مجسمه ی سقراط را در آن نصب می کنند جایی برای تجمع افراد بیکار آتن می شود!!

واقعاً ارزش سقراط برای اهل فلسفه مانند ارزش مسیح است برای مسیحیان. باید در مورد پافشاری سقراط برای مردن مدتها اندیشه کرد. در همان لحظات آخر همسرش بر بالین سقراط ظاهر می شود و به او می گوید که از این ناراحتم که تو بی گناه هستی. سقراط زنش را با گفتن این جمله که "انتظارداشتی گناهکار باشم؟"، به سکوت وا می دارد. دو خاطره نیز از سقراط در دوران جنگ نقل شده است. یکی اینکه او در زمانی که به جنگ می رود لباسی مندرس در فصل تابستان بر تن دارد و در زمستان هم این لباس را تعویض نمی کند، تانسان دهد که انسان باید در مقابل طبیعت هم مقاومت کند. بد نیست بدانید که سقراط دوستی کفاش داشته اما هرگز کفش به پا نکرده است. دیگر خاطره از سقراط هم اینکه روزی از بعد از ظهر به فکر فرو می رود و تا روز دیگر کاملاً در تفکر غرق می شود. بد نیست کمی هم از قیافه ی سقراط بگوییم. وی شخصی است با قامت کوتاه، کله ای بزرگ، گردنی کوتاه، نداشتن تناسب بین دست و پا و شکمی بزرگ!

بی جهت نیست که نیچه حتی قیافه ی این شخص را هم نقد کرده است. اما با همین قیافه ی عجیب هم بسیار محبوب بوده است، طوری که یکی از دوستانش می گوید که اگر مدتی کوتاه او را نمی دیدم تاب نمی آوردم. نامی از دوست آوردم بد نیست که تفکر سقراط در مورد دوستی را هم بدانیم؛ دوستی هایی که دوستی افلاطونی نامیده می شود. در این رابطه دو جان (دوست) با هم آشنا می شوند که این دوستی ربطی به جنسیت، رنگ، نژاد، سن و... ندارد. جان زیبای دو نفر (فیلسوف) با رسیدن به عمق یکدیگر به ظواهر عادی توجهی نمی کنند. نام نیچه را در مورد نقد سقراط در چند خط پیش دیدید. به راستی که نیچه از سقراط متنفر بوده است. او علاوه بر نقد قیافه، تفکر و رفتار سقراط را هم نقد کرده است. باید بدانیم که در یونان باستان دو سبک تفکر وجود دارد. تفکر عقلی (آپولون) و دیگری رگه ی شور و هیجان و احساس بوده است (دیونوزوس). عقل گرایی محض سقراط باعث شده است تا غیر از عقل به چیزی دیگر تکیه نکند. اما نیچه بر این عقیده است که حس و هیجان زندگی با معنا را می سازد. او به طور محض نظریه ی مثل را نفی می کند.

ارائه دهنده: بهروز نظری

به کوشش: میلاد صالحی